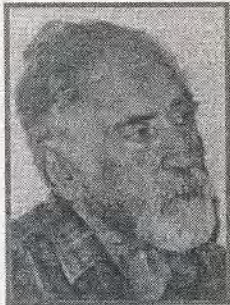




مآثر رحیمی



* عبدالحسین نوایی

فراتر از مرزهای ایران در هند، فرهنگ ایرانی را به ارمغان برده‌اند و اندیشه‌های مردم هوشمند و فرهیخته سرزمین خویش را در دل و جان دیگران نشانده‌اند، گواه این مطلب است.

همه می‌دانیم که در زمان صفویه - با همه عظمت سیاسی و نظامی کشور - باز جماعتی از فرهیختگان ایران، از مرزهای ایران، حتی گاهی با قبول خطر و تحمل سختی‌ها می‌گذشتند و به هند می‌رفتند و گاه تا پایان عمر در آن دیار می‌ماندند.

بحث درباره علت این امر از حوصله این مقاله - که سعی در کوتاهی آن دارم - خارج است. همین قدر می‌توان گفت که در آن روزگار، این توجه فرارگونه به هند ادامه داشته و تقریباً با افول قدرت صفویان پایان پذیرفته. درباره این فرهیختگان به هند رفته، دوست در گذشته من احمد گلچین معانی بهتر از هر کس - هر چند که کسی همراه و همپای او نشد، او به تنهایی این راه دشوار را طی کرد. در کتاب کاروان هند بیان کرده، مجملأ این که این ادبا و شعرا و خلاصه فرهیختگان اغلب در هند ماندند و در همان سرزمین در خاک شدند و امروز اگر ما نامی از ایشان می‌دانیم و شعری از آنان می‌خوانیم، باز به یمن همت مؤلفین همین کتاب‌های تذکره است که گذشته از اشاره به شرح حال و نمونه اشعار آنان، به بسیاری از نکات ادبی و حتی مسائل اجتماعی نیز اشاره کرده‌اند.

یکی از مؤلفین این گونه تذکره‌ها - بلکه یکی از بهترین آنها - ملاعبدالباقی نهبوندی است که اتفاقاً خود او نیز از فرهیختگانی است که به مقتضای حوادث روزگار به هند افتاده، بدین صورت که وی در خدمت برادر بزرگتر خود موسوم به آقا خضر نهبوندی می‌زیسته و در طی شانزده هفده سالی که برادرش به امر شاه عباس حکومت کاشان را داشته، معین و مددکار برادر بوده و به اقتضای همراهی با برادر، با بزرگان شهر خاصه شعرا و ادبای کاشان کلاً آشنا شده تا این که آقا خضر حاکم مقتدر و مدبر و مدیر کاشان ناگهان مورد غضب شاه عباس صفوی قرار می‌گیرد تا جایی که شاه عباس با همه عظمت خود کله‌پزی را مأمور کشتن وی می‌کند و آن قزلباش غیرتمند، امر مرشد کامل را بخوبی انجام می‌دهد و عبدالباقی هر چند که روزی چند بر اساس دستور شاه عباس عهده‌دار امور محوله به برادر می‌گردد، ولی چون بوی خیری از وضع جهان نمی‌شنیده و می‌ترسیده که مبادا او نیز چونان برادر، به سعایت جمعی چابلوسان و سالوسان - که در هر دربار خود کامه‌ای فراوانند - به دست کله‌پزی دیگر کشته شود، به بهانه زیارت خانه خدا از

از مختصات عصر صفوی، فراوانی و گستردگی و رنگارنگی کتابهایی است که در زمینه تاریخ، یعنی سرگذشت سیاسی و نظامی ایران و سهم مردم این کشور در ایجاد دولتی مقتدر و توانگر و نیرومند نوشته شده و این هم بسیار طبیعی به نظر می‌رسد. زیرا پس از یک دوره طولانی هرج و مرج و بلا تکلیفی و روی کار آمدن دولتهای کوتاه مدت و درگیری‌های افراد این دولت‌های متزلزل با خود و دیگران، در عصر چانشینان تیمور و سلسله‌های ترکمان قراقوینلو و آق‌قوینلو، دولتی قاهر و مقتدر پدید آمد که برق شمشیر سربازان سرخ کلاهش از آناتولی تا مرو و هرات و از تبریز و بغداد تا کابل و قندهار و از خوزستان تا مازندران چشمها را خیره کرد و به زودی صیت شهرت این دولت عظیم در سراسر دنیا پیچید و نمایندگان کشورهای اروپا به کرنش و ادب به دربار ایران آمدند و تجار فرنگ بر دست و پای سلاطین این سلسله بوسه‌ها زدند تا اجازه یابند که در این مرز و بوم پهناور و زرخیز با مردم فرهیخته آن زندگی کنند و به کسب و کار پردازند.

اما انصاف را تنها شمار تواریخ فراوان نیست، بلکه در هر رشته‌ای کتابهای فراوان نوشته شده من جمله تذکره‌شعرا و ادبای ایران در سرزمین خود و خاصه در سرزمین‌های دوردست، فراتر از دربار پادشاهان صفوی که خود را مرشد کامل می‌دانستند و بدین سمت می‌بالیدند. داریوش هخامنشی در یکی از کتیبه‌های خود، پس از ذکر نام نمایندگان ممالک تابعه ایران و تصریح بدین امر که «این خوزی است و آن بلخی است» و آن... مضمونی بدین گونه دارد تا بدانی که نیزه مرد پارسی تا چه مرزهای دوردست رفته است. آن پادشاه هخامنشی چندان راه اغراق و گزافه نپیموده و حق داشته که به سربازان نیزه‌دار خویش باله، ولی از این نکته غافل بوده و نمی‌دانسته که در قرون و هزاره‌های بعد، همین قوم پارسی، و این بار با عنوان ایرانی، بر سرزمین‌هایی دورتر پرچم سیطره فکری و ذهنی و هنری و استعداد خود را می‌افرازند و به تعبیری دیگر این بار نه با نیزه که با نوک قلم، استعداد شگرف خویش را در سرزمین‌های دور و دربارهای غیر ایرانی - ولی متأثر از فرهنگ ایرانی - به منصفه ظهور می‌رسانند و دلها و اذهان مردم را تسخیر می‌نمایند که بسیار استوارتر و ماندنی‌تر از مرزهای سیاسی است. تذکره‌های شعرای فارسی گوی، خاصه ادبا و اطبا و حکما و هنرمندان و شعرای ایرانی که

* دکترای ادبیات فارسی، محقق، نویسنده و مصحح متون تاریخی و ادبی.

کاشان روی به بیابان می‌نهد و خلاصه سر از هند درمی‌آورد و چون مردی شناخته شده بوده، مورد توجه عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان قرار می‌گیرد و در مقام ریاست کتابخانه خان خانان، مأمور می‌شود که کتابی درباره خان خانان و دربار هنر دولت و ادب پرورش و نام و نمونه اشعار شعرای ایرانی که بدو پناه برده بودند، بنویسد و او نیز دست بدین کار می‌زند و گاه از روی دستخط شعرا و اشعار آنان که به خط خودشان، خان خانان را مدح گفته بودند، اثری عظیم و شایسته و بایسته فراهم می‌آورد و با اشاره به نام مخدوم خود عبدالرحیم خان آن را مآثر رحیمی نام می‌نهد.

این کتاب ارجمند در سه قسمت فراهم آمده، نخست تاریخ هند و سپس تاریخ استقرار قراقویتلویان بر ایران و افتادن آنان از بد روزگار به هند و ملازمت آنان در دربار گورکانی هند و شرح حال و اشعار عبدالرحیم خان که خود ادیبی فرزانه و سرداری شجاع و یگانه بود و دیگر شرح حال حکما و شعرای ایران که به هند آمده و در پناه و عطف و محبت عبدالرحیم خان قرار گرفته بودند.

اکنون درباره هر یک از قسمتهای کتاب، یعنی مجلدات سه‌گانه آن کلماتی چند به اختصار می‌نویسم. تاریخ ایران و هند بسیار در هم آمیخته‌اند. گویی این دو خواهر کهن سال از سپیده‌دم تاریخ تا هزاران سال بعد همواره با یکدیگر زیسته و با یکدیگر برخاسته و نشستند. بررسی‌های زبان‌شناسی و دیرین‌شناسی نشان می‌دهد که این دو خواهر، سالهای سال با هم زندگانی کرده و فرزندان ایشان قرن‌ها در کنار هم بالیده‌اند و حتی گاهی هم چنان که رسم همه آدمیان است، پنجه به روی هم کشیده و با هم در مقام جنگ و جدال برآمده‌اند. اما دوران قهر و بی‌مهری همه وقت کوتاه بوده و به اندک زمانی باز خواهران و خواهرزادگان در کنار یکدیگر می‌زیسته و حتی گاهی یک فرهنگ و یک مذهب و یک معبد داشته‌اند تا این که در طول زمان و در طی مسافرتی دور و

باری اگر این ارتباط عمیق و گسترده دیرین در هاله‌ای از افسانه‌ها و اساطیر و کنایات و اشارات فرو رفته و ابهام و ابهام بر آن پرده فکنده است، روابط اخیر ایران و هند، در زیر سایه اسلام، صاف و درخشان بلکه روشن و تابان است. قوم ایرانی و هندی در این برهه از زمان، بی‌آنکه مثل امروز دچار مشکل ویزا و معضل قوانین مهاجرت و قرنطینه و پاسگاه مرزی باشند، با هم در ارتباط بوده‌اند و هندیان به ایران سفر کرده‌اند و به تجارت و سیاحت می‌پرداخته‌اند و ایرانیان هم به هند می‌رفته و هنر خویش را در شعر و موسیقی و دانش عرضه می‌کرده‌اند. از همان سالی که طبق نوشته تواریخ اسلامی، قاسم بن یوسف برادر حجاج از طریق ایران به هند روی آورد، مسلماً مهاجرت فراوان ایرانیان به هند آغاز شده، زیرا درست است که فرمانده نخستین این حرکت را تواریخ اسلامی قاسم بن عقیل ثقفی از تبار عرب معرفی کرده‌اند، ولی مسلماً سربازان او از مردم ایران بوده‌اند و این افتخار برای قوم ایرانی بوده که اسلام را چون ارمغانی گرانبها به هند برده و در دل‌های مشتاق و دردمند جای‌گزین کرده و همراه با این ارمغان پربها، درآویش ایرانی و افرادی از اهل طریقت نیز به هند رفته و عرفان زیبا و دل‌انگیز اسلامی را به جامعه عزیز و محترم هند پیشکش کرده‌اند.

شرح این مسافرت‌های جسمانی و روحانی و این مهاجرت‌های دینی و عرفانی و این سیر و سفرهای علمی و هنری بسیار مبسوط است و یک دهان خواهد به پهنای فلک. همین قدر باید بگوییم که بسیاری از سلسله‌های سلطنتی هند یا وزرای آنان تبار ایرانی دارند و بیهوده نیست که در سراسر شبه قاره هند، هر جا که جویای حقیقتی پای می‌گذارند، نشان از هنر و استعداد ایرانی ببیند تا جایی که فی‌المثل در باغ شالمار، بهترین نمونه باغ ایرانی را به چشم می‌نگرد و در بنای زیبا و دل‌انگیز تاج محل، نام معماران و هنرمندان ایرانی را بر گوشه و کنار آن می‌بیند و می‌خواند در حالی که تبار خفتگان این معبد عشق نیز به نحوی با ایران و ایرانی در ارتباط است و حتی نام‌های آنان نیز از زبان شیرین فارسی

لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب

الحمد لله والمنه که درین اوان سرت اقتراں بفضل رحمتی
و تلجہ بزبانہ نسخہ متبرکہ السین به

مآثر رحیمی

(جلد سوم)

که جناب سہی ملا عبد الباقی نھاوندی در سال ۱۰۲۵ھ

تلمسی تصنیف نموده سہی و تصحیح امقر عبید

مکتبہ حدایت حسین عفا اللہ عنہ

نظرف مدرسہ عالیہ کلکتہ

برلی لیبلیک سرتاہتی بنگالہ

بصلیہ طبع آراستہ گردید

طبع ملی اسلوب جدید و قیمت حسن فی مطبعہ بھیش مکتب

بکولکتہ

سنہ ۱۹۳۱ع

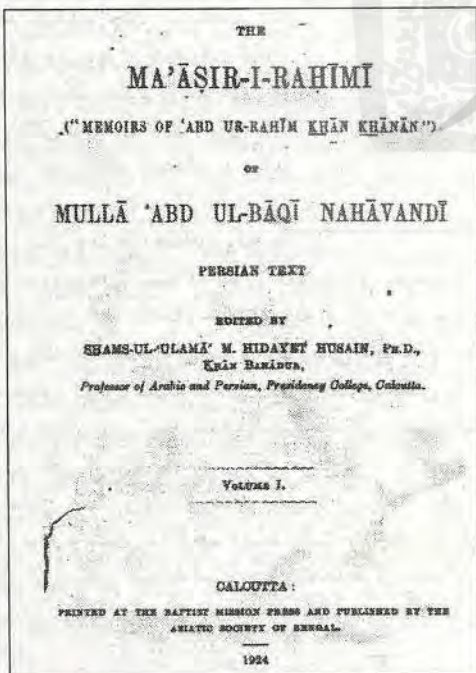
حکایتها دارد.

با این همه در ایران، تاریخ هند کمتر شناخته شده است، چنان که گویی تعهدی در این امر بوده که ما کمتر با خویشاوندان عزیز، هرچند در دوردست، آشنا و مرتبط باشیم. نه آخر انگلیسی‌ها می‌کوشیدند که زبان فارسی را از هند براندازند و زبان انگلیسی را جای‌گزین آن سازند و در این راه از هیچ گونه تمهید و تزویر و گلوله و شمشیر فروگذاری نکردند. با این حال هنوز در هند و پاکستان هستند کسانی که همواره آن خاطرات شیرین را به دل و جان حفظ کرده‌اند و حتی یکی دو غزل از مولوی، حافظ و سنائی و امیر خسرو دهلوی (طوطی پارسی گوی هند) را به یاد دارند. یاد باد آن روزگاران یاد باد.

در هر حال در آن روزگار که ما درس می‌خواندیم، تاریخ هند جزو

دراز از سرزمین‌های بسته به سوی چمن‌زارهای سرسبز و جنگلهای دلپذیر، در میان این خاله‌ها و خاله‌زاده‌ها به تدریج جدایی فکری صورت گرفته و رفته رفته معابد و اندیشه و جهان بینی آنان متفاوت شده و این امر به جدایی نهایی کشیده تا جایی که ما خدایان هندی را، ارواح پلید دانسته و دیوان یعنی ارواح مورد پرستش هندیان را موجودات زشت و اهریمنی تلقی کرده‌ایم و آنان نیز اهورامزدا را ما را به صورت آسورا در جزو خدایان زشت و پلید آورده‌اند. ولی با این همه، زبان ما به هم نزدیک بوده و دل‌های ما با هم ارتباط داشته و تاریخ و سرنوشت‌مان با یکدیگر کم و بیش آمیخته است، چنان که ما هرگز خواهران و برادران و خویشان خود را در هند از یاد نبرده‌ایم و آنان نیز هرگز ما را فراموش نکرده‌اند.

و جلد سوم این کتاب در ذکر فرهیختگان ایرانی از طیبیان و حکیمان و دانشمندان و ارباب اندیشه و هنر است که از بد حادثه به هند رفته و در ظل عنایت خان خانان آسوده و بعضی از آنان در همان خاک هند آرمیده‌اند. صورت اسامی این فرهیختگان بسیار مفصل است و انصاف باید داد که ملاعبدالباقی با سخاوت و سماحت تمام، بسیاری از اشعار آنان را در قالبهای غزل و قصیده و رباعی و مثنوی آورده و با این آزادی و خردمندی منتهی بر اهل ادب و اصحاب نظر نهاده، چه در کمتر تذکره‌ای می‌توان به اشعار این شعرای ایرانی پناهنده به هند با این تفصیل و تطویل دست یافت و از این لحاظ تذکره مؤثر رحیمی شایسته تمجید و تحسین است و سزاوار تجدید نظر و تجدید چاپ تا محققان و دانش‌پژوهان ایرانی هم اطلاعات خوبی راجع به هند و سلسله سلاطین شیعه و سنی و ایرانی و افغانی و هند و از خلیجان و تغلقیان و بهمنیان و سادات و گورکانیان و عادل شاهیان و قطب شاهیان و نظام شاهیان و برار شاهیان دست داشته باشند و هم اطلاعات جالبی از قراقویونلوهای ایران و هند هم بهترین مطالب را درباره فرهیختگان ایرانی در سرزمین هندوستان. نسخه تاریخ مؤثر رحیمی را نخست مردی فاضل و مسلمان از دیار هند به نام محمد هدایت حسن زیر نظر کلنل فیلتوت در دوپرزیدنسی کالج کلکته در سال ۱۳۲۷ هـ. ق چاپ کرده و اینک لازم است که پس از یک‌صدسال، چاپی دوباره از این کتاب صورت گیرد. زیرا نسخ چاپ هند بسیار معدود و محدود بوده و تازه از آن نسخ محدود چند نسخه‌ای بیش به ایران نرسیده و آنچه هم که به ایران رسیده در شرف از بین رفتن است، زیرا بر اثر طول زمان و نوع کاغذ دچار اندراس و انحطاط گردیده. تا آنجا که کاغذ کتاب خود به خود چون شیشه در هم می‌شکند و بر زمین می‌ریزد. شادروان محمد هدایت، کتاب را از روی نسخه منحصر به فردی که ظاهراً به خط خود مؤلف بوده، چاپ کرده و الحق زحمتی فراوان کشیده و کاری عظیم انجام داده، هر چند که گه‌گاه دچار لغزشهایی شده هم در خواندن کلمات و هم در اوزان اشعار. اما این جمله از ارزش کار عظیم وی نمی‌کاهد. خدایش بیامرزد و با اولیا و اتقیا محشورش دارد.



برنامه تحصیلی نبود. در آن زمان، برنامه نویسان و مؤلفین کتب درسی، به جای آنکه ما را نخست با همسایگان و برادران مسلمان خود مثل هند و ترکیه آشنا کنند، به تاریخ فرانسه و انگلستان و آلمان و جنگهای سی ساله فرانسه و انگلیس و آلمان می‌کشاندند و امروز هم که ظاهراً در برنامه‌های درسی، توجهی به این نکات شده، باز هم تاریخ چین و ژاپون در مقام بهتری قرار گرفته تا تاریخ هند و عثمانی و میان رودان (بین‌النهرین) و فرارودان (ماوراءالنهر).

اما قسمت دوم یا جلد دوم کتاب که در شرح حال قراقویونلوهای خاصه اجداد عبدالرحیم خان است، حائز اهمیت فراوان است. همه می‌دانیم که از هنگام افول دولت تیموری تا طلوع دولت قزلباش، ایران ابتدا در زیر سیطره قراقویونلوهای شیعه مذهب بود و سپس سکه و خطبه به نام قوم دیگر ترکمان یعنی آق قراقویونلوهای سنی مذهب گردید. اما با این که قراقویونلوهای زمانی کوتاه از هرات تا بغداد را در تصرف داشتند، دولتی مستعجل بیش نیافتند و آق قراقویونلوهای نیز چندان نپاییدند و

چو خرما بنان در زمانها پرستند

چو تره به اندک زمانی درودند

با اینکه یک بار هم با سلطان محمد فاتح عثمانی درافتادند و چند روزی در این مرحله روزگار فرصت یافتند که بر سراسر ایران دست یازند، ولی با طلوع دولت صفوی چنان برافتادند که نام و نشانی دیگر از ایشان نماند و به همین جهت کوتاهی عمر این دو قوم و جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های تمام نشدنی سران دو قبیله ترکمان، کتابی و تاریخی کافی و وافی به مقصود از ایشان بصورت مستقل نمانده و اگر از تاریخ دیار بکر به تألیف قاضی ایوب‌بکر طهرانی (تهران = تیرون اصفهان) بگذریم، که آن نیز مختصر و ناقص است. می‌توان گفت که هیچ‌گونه اثری مستقل و مشروح جز کتابی که عبدالباقی به بهانه شرح حال مخدوم خود پدید آورده، کتاب دیگری در دست نداریم.

اما مخدوم وی عبدالرحیم خان نیز شخصیتی شایسته و درخور مدح و تحسین است. او که از قراقویونلوهای بود، پسر بیرام خان سردار وفادار همایون گورکانی است که همراه مخدوم خویش به ایران پناهد و در خوشی و ناخوشی، مخدوم خود را تنها نگذاشت، با این همه فراتر از سربازی و سرداری شعر هم می‌گفت و اشعاری از او به فارسی باقی مانده. پسر او عبدالرحیم خان در سایه عاطفت و عنایت اکبر پادشاه مقتدر هند رشد کرد و در رکاب شهریار تیموری هند شمشیر زد و بیشتر ایالات هند را در قبضه تصرف آورد و از کشمیر گرفته تا شبه جزیره دکن همه‌جا با شجاعتی تمام، آمیخته به صداقتی بی انجام، با شمشیر و تدبیر، بدون حيله و تزویر مردانه جنگید و ارادتمندانه حاصل کوشش و جوشش خود را به پای مخدوم خویش ریخت و الحق که اکبر نیز خدمات او را قدر شناخت و او را بزرگ داشت، چندان که او نیز مانند مخدوم خویش صاحب طبل و علم و خدم و حشم و درگاه بلکه بارگاه شد و قبله حاجات اهل فضل و هنر گردید و بسیاری از شاعران و ادیبان و فرهیختگان گرد وی آمدند و شعرها گفتند و درها سفتند و او نیز به ذیل عنایت و ظل عاطفت این دور افتادگان از وطن را بخوبی پذیرفت و تا آنجا که توانست، نواخت، خاصه آن که خود مردی فاضل بود و به چهار زبان فارسی و عربی و ترکی و هندی نه فقط آشنا بود، بلکه شعر می‌گفت و یک بار تاریخ فتحی را به چهار زبان ماده تاریخ گفت. نمونه‌ای از اشعار او را در همین کتاب مؤثر رحیمی می‌توان دید.